

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ  
وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وآلِهِ الطَّاهِرِينَ



مجموعه مفاهیم بنیادین علوم انسانی اسلامی

# قدرت

تألیف:

دکتر منصور میراحمدی



## فهرست مطالب

۹	سخن ناشر
۱۱	پیشگفتار
۱۵	فصل ۱. چارچوب مفهومی و روشی
۱۵	کلیات
۱۶	۱. تحلیل مفهومی قدرت
۱۶	۱-۱. رویکرد ضد جوهرگرایانه به قدرت
۱۸	۱-۲. رویکرد جوهرگرایانه به قدرت
۲۳	۲. مؤلفه‌های قدرت
۲۳	۲-۱. عامل قدرت
۲۴	۲-۲. تابع قدرت
۲۶	۲-۳. هدف قدرت
۲۷	۳. الگوی روشی
۳۱	جمع‌بندی
۳۳	فصل ۲. مؤلفه‌های قدرت از دیدگاه قرآن و روایات
۳۳	کلیات
۳۴	۱. عامل قدرت در قرآن و روایات
۳۴	۱-۱. رابطه انسان و خدا
۳۷	۱-۲. رابطه انسان و دیگران
۵۲	۲. تابع قدرت از دیدگاه قرآن و روایات
۵۶	۳. هدف قدرت از دیدگاه قرآن و روایات

## ۶ قدرت (مجموعه مفاهیم بنیادین علوم انسانی اسلامی)

۵۶.....	۱-۳
۰۷.....	۱-۱-۳
۰۹.....	۲-۱-۳
۶۲.....	۳-۱-۳
۶۴.....	۲-۳
۶۴.....	۱-۲-۳
۶۶.....	۲-۲-۳
۶۹.....	۳-۲-۳
۷۱.....	جمع‌بندی
۷۳.....	فصل ۳. مؤلفه‌های قدرت در فلسفه سیاسی اسلامی
۷۳.....	کلیات
۷۶.....	۱. عامل قدرت در فلسفه سیاسی اسلامی
۷۶.....	۱-۱. فلسفه سیاسی قدیم
۸۵.....	۱-۲. فلسفه سیاسی جدید
۹۲.....	۲. تابع قدرت در فلسفه سیاسی اسلامی
۹۳.....	۲-۱. فلسفه سیاسی قدیم
۱۰۱.....	۲-۲. فلسفه سیاسی جدید
۱۰۷.....	۳. هدف قدرت در فلسفه سیاسی اسلامی
۱۰۷.....	۳-۱. فلسفه سیاسی قدیم
۱۱۴.....	۳-۲. فلسفه سیاسی جدید
۱۱۸.....	جمع‌بندی
۱۲۳.....	فصل ۴. مؤلفه‌های قدرت در فقه سیاسی
۱۲۳.....	کلیات
۱۲۵.....	۱. عامل قدرت در فقه سیاسی
۱۲۶.....	۱-۱. فقه سیاسی قدیم
۱۳۶.....	۱-۲. فقه سیاسی جدید
۱۴۲.....	۲. تابع قدرت در فقه سیاسی
۱۴۳.....	۲-۱. فقه سیاسی قدیم

۷ □ فهرست مطالب

۱۵۲.....	۲-۲. فقه سیاسی جدید.....
۱۵۶.....	۳. هدف قدرت در فقه سیاسی .....
۱۵۷.....	۱-۳. فقه سیاسی قدیم.....
۱۶۱.....	۲-۳. فقه سیاسی جدید.....
۱۶۷.....	جمع‌بندی .....
۱۷۱.....	فصل ۵. نتیجه‌گیری .....
۱۷۷.....	منابع و مأخذ .....
۱۸۵.....	نمایه .....



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
«الرَّحْمَنُ عَلِمَ الْقُرْآنَ خَلْقَ الْإِنْسَانَ»  
(قرآن کریم، سوره مبارکه الرحمن (۵۵)، آیات شریفه ۱-۳)

## سخن ناشر

این واقعیت که علم ماهیتی توحیدی دارد آموزه‌ای سترگ برگرفته از کلام وحی می‌باشد، آنجا که خداوند متعال، بر «تعلیم» به مثابه «مقامی الوهی» - عَلَمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (قرآن کریم، سوره مبارکه العلق (۹۹)، آیه شریفه ۵) - و «علم» به مثابه «عطیه‌ای الهی» - وَمَنْ أَطْلَمْ مِمَّنْ مَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَى فِي خَرَابَهَا أَوْلَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَافِقِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْنٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (قرآن کریم، سوره مبارکه طه (۲۰)، آیه شریفه ۱۱۴) -، تأکید ورزیده و بدین ترتیب، افقی تازه را در مسیر علم‌اندوزی مشخص می‌سازد که امروزه با عنوان کلان «علم دینی» از آن تعبیر می‌شود.

دانشگاه امام صادق علیه السلام حسب رسالت اولیه‌اش، تاکنون تلاش مستمر و گستره‌ای را در دو حوزه تعلیم و تربیت، جهت عملیاتی نمودن این آرمان اصیل و کاربردی اسلام، به انجام رسانیده که ثمره آن، پرورش نسل تازه ای از فارغ التحصیلان و انتشار مجموعه‌ای ارزنده از آثار در حوزه علوم انسانی اسلامی می‌باشد. با اینحال، باید توجه داشت که عرصه علم و علم آموزی را حد و اندازه‌ای نیست و تلاش برای توسعه مژه‌ای دانش در افق اصول هنجری دین، امری مستمر و بی‌انتها است.

بر این اساس، معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق ع همزمان با عملیاتی نمودن طرح‌های نخستین در زمینه طرح مباحث میانرشته‌ای با تأکید بر معارف اسلامی در حوزه علوم انسانی، اقدام به تدوین و اجرای طرح‌های تکمیلی‌ای نمود که سطح عالی تری از تولید دانش را در این خصوص دنبال می‌نماید. طرح تحقیق، تولید و انتشار مجموعه «مفاهیم بنیادین علوم انسانی اسلامی»، از جمله پژوهه‌های راهبردی دانشگاه به شمار می‌آید که از نیمه دوم سال ۱۳۸۹ در دستور کار اداره کل پژوهش دانشگاه قرار گرفت و هم اکنون خرسند هستیم که ثمرات این جهاد علمی را می‌توانیم خدمت اساتید، دانشجویان و محققان ارجمند تقدیم نماییم.

مجموعه «مفاهیم بنیادین علوم انسانی اسلامی»، در پی آن است تا عمدۀ ترین مفاهیم (درون‌دینی و برون‌دینی) را در این حوزه، به بحث، بررسی و تحلیل گذارد؛ و در این خصوص از همیاری تمامی کارشناسان برجسته و آگاه به علوم انسانی اسلامی استقبال به عمل می‌آورد. در این طرح، مفاهیم با تأکید بر اصول دینی و در چارچوب گفتمنان «اسلامی» مورد بررسی قرار گرفته و سعی می‌شود تا در قالب الگویی واحد، مبانی و اصول مورد نظر و نحوه کاربست آنها برای مخاطبان تبیین شود.

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق ع، ضمن درخواست از تمامی پژوهشگران متعدد و آگاه برای همکاری با دانشگاه، آمادگی خود را جهت دریافت نقدهای سازنده با هدف ارتقای متون منتشر شده در چاپ‌های بعدی اعلام می‌دارد. امید آن که شاهد تقویت و گسترش هر چه بیشتر ایده «علم دینی» در آینده نزدیک باشیم.

ولله الحمد

«اَلَا كُلُّهُ الْخَلْقُ وَالْأُمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»

(قرآن کریم. سوره مبارکه الاعراف (۷). آیه شریفه ۵۴)

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق ع

## پیشگفتار

قدرت از دانش و ازگانی است که از دیر باز مورد تأمل قرار گرفته است. تأمل در باب قدرت، تاریخی به قدمت زندگی جمعی دارد. زندگی جمعی، روابط خاصی را میان اعضای اجتماع برقرار نموده است که بی تردید، یکی از مهمترین آن‌ها رابطه قدرت بوده است. به همین دلیل، انسان از گذشته‌های بسیار قدیم در خصوص رابطه قدرت به تأمل پرداخته، همواره در صد بوده است به گونه‌ای این رابطه را تنظیم نماید که از آن سود همگانی به دست آید. این دغدغه اگر چه از این حیث دغدغه‌ای عملی تلقی گردیده، قدرت در عرصه امر عینی را مدد نظر قرار داده است، پر واضح است که از حیثی دیگر دغدغه‌ای نظری نیز محسوب می‌گردد. دلمنشغولی ذهنی انسان از دیرباز نسبت به چیستی مفهوم قدرت و فهم سرشت آن، دغدغه‌ای نظری به همراه داشته است، دیدگاه‌های گوناگونی را درباره آن بدنبال آورده است. وجه اشتراک دیدگاه‌های مذکور برغم کثرت و تنوع بسیار زیاد آنها، تلاش برای تحلیل مفهوم قدرت بوده است. آن گاه که تحلیل مفهوم قدرت در کانون توجه قرار گیرد، توجه به رویکردهای مختلف ضروری می‌نماید. اسلام رویکردی خاص به مفهوم قدرت دارد. این رویکرد، تحلیل مفهومی خاصی از مفهوم قدرت را به همراه داشته است. پژوهش حاضر در

صدق فهم رویکرد اسلام در تحلیل مفهوم قدرت است. این هدف به زعم نگارنده، مستلزم رویکردی درون متنی است که بر اساس آن مؤلفه‌های مفهوم قدرت شناسایی و تحلیل می‌گردد. اما از آنجا که رویکرد درون متنی، تعمیم متن را بر تافته، از متن درجه اول و متن درجه دوم در کنار هم سخن می‌گوید، تحلیل مفهوم قدرت را هم با ارجاع به منابع دینی به مثابه متن درجه اول و هم با ارجاع به آثار اندیشمندان اسلامی به مثابه متن درجه دوم ممکن می‌داند. از این رو، در کنار مراجعه به قرآن کریم و سنت و روایات معصومین علیهم السلام، نگاهی به آثار اندیشمندان اسلامی ضروری می‌نماید. بدین ترتیب، پس از شناسایی مؤلفه‌های مفهومی قدرت، در قدم نخست، مراجعه‌ای درون متنی و بر اساس اقتضای آن به قرآن کریم و روایات صورت می‌گیرد و در قدم دوم، مراجعه به آثار و ادبیات اندیشمندان اسلامی. و از آنجا که اندیشمندان اسلامی با رویکردهای متعددی به فهم آموزه‌های قرآن کریم و روایات دست یازیده‌اند، توجه به این رویکردها نیز در فهم دیدگاه آنان ضروری به نظر می‌رسد. بی‌تردید، از رویکردهای متعددی در این‌باره می‌توان سخن گفت که مهمترین آنها را می‌توان رویکرد فلسفی، فقهی، کلامی و عرفانی دانست. بیشتر آثار و ادبیاتی که از سوی اندیشمندان اسلامی از گذشته تاکنون تدوین و ارائه گردیده است، بر اساس رویکردهای چهارگانه مذکور بوده است. با این وجود به نظر می‌رسد دو رویکرد نخست از اهمیت بیشتری در عرصه مطالعات سیاسی اسلامی برخوردار بوده‌اند. رویکرد فلسفی، سنت فلسفه سیاسی و رویکرد فقهی، سنت فقه سیاسی را در تاریخ فکر اسلامی بر جای گذاشته است. از این رو، فهم دیدگاه اسلام درباره مفهوم قدرت در کنار مراجعه به منابع اسلامی، مستلزم مراجعه به آثار فلسفی و فقهی در این‌باره نیز می‌باشد. چنین ضرورتی، سازماندهی پژوهش حاضر را پس از اشاره به مؤلفه‌های مفهومی قدرت و روش‌شناسی حاکم بر پژوهش، بر اساس سه فصل رقم زده است. بر این اساس، یک فصل به تحلیل درون متنی قرآن کریم و روایات درباره مفهوم قدرت اختصاص یافته

است و سپس در دو فصل جداگانه به ترتیب، تحلیل متون فلسفی و متون فقهی مورد توجه قرار می‌گیرد. از دیدگاه حاکم بر نوشتار حاضر، پس از مراجعه به قرآن کریم و روایات و آثار و متون فلسفی و فقهی سیاسی، می‌توان به تحلیل مفهومی قدرت از دیدگاه اسلام دست یافت. اگر چه آثار و متون فلسفی و فقهی به مثابه منابع اندیشه سیاسی اسلام تلقی نمی‌گردد، بی‌تردید، مراجعه به آنها می‌تواند ضمن کمک نمودن به فهم صحیح تر قرآن کریم و روایات به عنوان منابع اسلامی، نحوه شکل‌گیری تفاسیر و برداشت‌های فلسفی و فقهی را نیز نمایان سازد. از این طریق، فهم جامع تری از دیدگاه اسلام درباره قدرت به عنوان هدف اساسی پژوهش حاضر بدست می‌آید.

انجام پژوهش حاضر را وامدار نویسنده‌گان و فرهیختگان زیادی هستم که به‌طور خاص برخود فرض می‌دانم از مساعدت‌های ارزنده پژوهشگران ارجمند پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی در دست یابی آسان‌تر و مفید‌تر به آثار و ادبیات اندشمندان اسلامی، تقدیر نمایم. از زحمات و تلاش‌های انتشارات دانشگاه امام صادق علیه السلام و به‌طور خاص معاون محترم پژوهشی این دانشگاه جناب آقای دکتر افتخاری و همکاران محترم وی تشکر و سپاسگزاری می‌کنم، که بی‌تردید، بدون مساعدت و همکاری این بزرگواران، نشر پژوهش حاضر میسر نمی‌گردید. همچون دیگر پژوهش‌هایم، این پژوهش نیز با همدلی عزیزانم، همسر و فرزندانم، به سرانجام رسید که صبوری آنان را ارج می‌نهم.

#### منصور میراحمدی

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی





## چارچوب مفهومی و روشی

### کلیات

تحلیل مفهوم قدرت در اندیشه سیاسی اسلام مستلزم شناخت مؤلفه‌های قدرت در متون و منابع دینی از یک سو و تفاسیر و برداشت‌های اندیشمندان سیاسی اسلامی از سوی دیگر است. با شناخت این مؤلفه‌ها، امکان تحلیل مفهوم قدرت در اندیشه سیاسی اسلام فراهم می‌گردد. اما این مهم، در گام نخست، نیازمند شناخت مؤلفه‌های قدرت به مثابه یکی از مفاهیم اساسی اندیشه سیاسی است. شناخت این مؤلفه‌ها، چارچوبی مفهومی در اختیار می‌نهاد که در درون آن مفاهیم اصلی تحقیق سامان می‌یابد. تبیین چارچوب مفهومی، نگارنده را از پرداختن به مفاهیم غیر مرتبط با موضوع تحقیق دور نگه داشته، نظمی متناسب به لحاظ مفهومی بر تحقیق حاکم می‌سازد. از این رو، چارچوب مفهومی می‌تواند روش متناسبی را نیز در اختیار محقق قرار دهد که با پیمودن آن به هدف تحقیق دست یابد. روش نیز نقش بسیار مهمی در رسیدن به هدف تحقیق ایفا می‌کند و محقق را از پیمودن مسیر ناهموار و بی‌ثمر در فرایند تحقیق دور می‌سازد. از این رو، قبل از هر تحقیقی، تعیین چارچوب مفهومی و روشی آن لازم به نظر می‌رسد. چنین اهمیتی، نگارنده سطور این نوشتار را بر آن داشته است تا به صورت گذرا به

تحلیل مفهومی قدرت و استخراج مؤلفه‌های آن پرداخته، از این طریق چارچوب مفهومی و روشی خود را معین نماید.

### ۱. تحلیل مفهومی قدرت

قبل از تبیین مفهوم قدرت در اندیشه سیاسی اسلام، تحلیل مفهومی قدرت ضروری به نظر می‌رسد. مقصود از تحلیل مفهومی قدرت، تبیین مؤلفه‌های مفهومی آن است. چنانچه بتوانیم مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده مفهوم قدرت را تبیین نمائیم، به تحلیلی مفهومی از قدرت راه یافته‌ایم. اما این مهم مبتنی بر نگرشی جوهرگرایانه به مفهوم قدرت است. در حالیکه در رویکردهای کلاسیک و مدرن به مفهوم قدرت شاهد چنین نگرشی هستیم، در رویکرد پست مدرنی به این مفهوم، قدرت چونان دال تهی در نظر گرفته می‌شود که معنا و مدلول یابی آن امری گفتمانی تلقی می‌گردد. در ادامه با اشاره‌ای کوتاه به این دو رویکرد، به توضیح چگونگی تحلیل مفهومی قدرت بر اساس رویکرد منتخب پژوهش حاضر می‌پردازیم.

#### ۱-۱. رویکرد ضد جوهرگرایانه به قدرت

در رویکرد ضد جوهرگرایانه و پست مدرنی به مفهوم قدرت همچون دیگر مفاهیم، رابطه ذاتی میان دال و مدلول انکار می‌گردد، از این رو، قدرت به مثابه دال از مدلول ذاتی برخوردار نمی‌باشد و تنها در بازی زبانی مدلول خود را می‌یابد. این نوع نگرش به مفهوم، قدرت رویکردی پس اساختارگرایانه می‌یابد که محور آن برداشتی از رابطه مهم بین قدرت و زبان است. (استوارت. آر. کلگ، ۱۳۸۳ : ۲۶۳) قدرت در این برداشت از چنان ارتباطی با زبان برخوردار می‌گردد که هویتی زبانی و گفتمانی و نه ثابت می‌یابد. هویت در چنین نگرشی امری حادث، موقتی و اکتسابی (نه معین) می‌باشد (استوارت. آر. کلگ، ۱۳۸۳ : ۲۶۴) از این رو، قدرت نیز امری حادث، موقتی و اکتسابی می‌باشد و نمی‌توان برای آن مفهومی ثابت، دائمی و ذاتی تعریف

کرد. این نگرش درباره قدرت بیشتر وامدار نگرش فوکو است. فوکو به گونه‌ای کاملاً متفاوت، مفهوم قدرت را مورد تحلیل قرار می‌دهد. به عقیده وی، قدرت و مقاومت و گریزی که بر می‌انگیزد – را باید به عنوان چهره همیشگی تعامل‌های انسانی لحاظ کرد. قدرت در همه جا هست و در دسترس همگان قرار دارد (باری هیندس، ۱۳۸۰: ۱۱۵) در نتیجه تحلیل مفهوم قدرت خارج از الزامات نگرش ساختارگرایانه صورت می‌گیرد و در تمامی زوایای زندگی روزمره بصورت شبکه‌ای دیده می‌شود. از این رو، تحلیل قدرت مستلزم توجه به عنصر مقاومت است چرا که به نظر وی، در جایی که امکان مقاومت وجود ندارد روابط قدرت نیز نمی‌توانند وجود داشته باشند. (باری هیندس، ۱۳۸۰: ۱۱۶) اما آنجا که امکان مقاومت وجود دارد روابط قدرت نیز یافت می‌شود و از آنجا که مقاومت و گریزی که قدرت بر می‌انگیزد تنها در ساختارهای رسمی جامعه یافت نمی‌شود، قدرت نیز تنها در درون چنین ساختارهایی جای نمی‌گیرد. دیگر نباید سراغ قدرت را در چنین ساختارهایی گرفت و بلکه در تمامی روابط مقاومت برانگیز جامعه، قدرت نهفته است.

همانطوریکه ملاحظه می‌شود، این نگرش پس از ساختارگرایانه به قدرت، چرخشی زبانی در مفهوم قدرت ایجاد می‌کند؛ چرخشی که وامدار چرخشی اساسی زبانی در نظریه‌های زبانی متأخر است. در این چرخش رابطه ذاتی دال و مدلول انکار و از رابطه زبانی و گفتمانی و در نتیجه غیر ذاتی دال و مدلول سخن گفته می‌شود. بی‌تردید، قرار گرفتن تحلیل مفهومی قدرت در درون اقتضایات این چرخش، پیامدهای معرفت شناسانه مهمی بدنبال دارد. به گفته کلگ، «به دلیل آن که پس از ساختارگرایی متمایل به از بین بردن کلیه نقاط ثابت ارجاعی و مرجع است، خطرات فروافتادن در نسبی گرایی معرفت‌شناسختی وجود دارد». (استوارت . آر . کلگ، ۱۳۸۳: ۲۶۴)

پژوهش حاضر یکسره سرناسازگاری با چنین نگرشی دارد و در مقابل از موضعی غیرنسبی گرایانه درباره مفهوم قدرت به تحلیل آن می‌پردازد.

## ۱-۲. رویکرد جوهرگرایانه به قدرت

رویکرد جوهرگرایانه در دوران مدرن به قدرت، موضعی غیرنسی گرایانه است و درنتیجه با چنین موضع گیری درباره قدرت، در برابر رویکرد پست‌مدرن قرا می‌گیرد. استیون لوکس به عنوان یکی از نویسنده‌گان تحلیل گر مفهوم قدرت، به سه دیدگاه در این باره در چارچوب رویکرد مدرن اشاره می‌کند. دیدگاه نخست، دیدگاه یک بعدی قدرت نامیده می‌شود. این دیدگاه، متنضم‌نم تمرکز بر رفتار در موقعیت‌های تصمیم‌گیری نسبت به مسائلی است که پیرامون آن سیزی قابل مشاهده وجود دارد، سیزی که بیانگر اولویت‌های متفاوت در خط مشی است و از طریق مشارکت سیاسی آشکار می‌شود. (استیون لوکس، ۱۳۷۵: ۲۰) بر طبق این دیدگاه، تحلیل قدرت مستلزم توجه به جایگاه قدرت است و جایگاه قدرت به وسیله کسانی تعیین می‌شود که در تصمیم‌گیری یعنی آنجا که یک سیزی آشکار میان شرکت‌کنندگان در تصمیم‌گیری وجود دارد، نقش اساسی دارند. این دیدگاه از این جهت یک بعدی است که تنها به تصمیم‌گیری توجه می‌کند و قدرت را در چنین جایگاهی در نظر می‌گیرد. در نتیجه این دیدگاه رویکردی رفتارگرایانه پیدا می‌کند که مطابق آن رابت دال از مهمترین طرفداران این رویکرد، قدرت را به معنی "کنترل بر رفتار" تعریف می‌کند. (استوارت. آر. کلگ، ۱۳۸۳: ۱۷) از این رو، قدرت به معنای اعمال قدرت بر دیگران است. چنانچه فردی در عرصه تصمیم‌گیری، رفتار دیگران را کنترل نماید، در واقع اعمال قدرت نموده است و می‌توان وی را برخوردار از قدرت دانست.

دیدگاه دوم، دیدگاه دو بعدی قدرت نامیده شده است. این دیدگاه از این رو، دو بعدی است که در کنار تصمیم‌گیری، عدم تصمیم‌گیری را نیز در نظر می‌گیرد. طرفداران این دیدگاه همچون بچراچ و براتز با نقد دیدگاه تک‌بعدی مبنی بر تمرکز رفتارگرایانه بر تصمیم‌گیری‌هاست، «مسیر را برای بررسی راه‌هایی که مانع اتخاذ تصمیم در مورد مسائلی بالقوه می‌شوند، فراهم می‌کند». (استیونلوکس، ۱۳۷۵: ۲۷). براین اساس، قدرت افزون بر

جایگاه قبلی اش، از جایگاه دیگری نیز برخوردار می‌گردد و آن حضور قدرت در صورت مانع تصمیم‌گیری است. در این وضعیت باید قدرت را صرفاً در فرایند تصمیم‌گیری جستجو کرد بلکه افزون بر آن گاه قدرت در شرایط فقدان تصمیم‌گیری قابل مشاهده است. در نتیجه بر طبق این دیدگاه، به میزانی که فرد یا گروهی – آگاهانه یا ناآگاهانه – به ایجاد یا تقویت موانعی برای تجلی عمومی خطمشی‌های رقیب اقدام کند، آن گاه شخص یا گروه از قدرت برخوردار است. (استوارت. آر. کلگ، ۱۳۸۳: ۲۰) به دیگر سخن، آن گاه که فردی بتواند موانعی در فرایند تصمیم‌گیری ایجاد نماید، برخوردار از قدرت دانسته می‌شود.

استیون لوکس در برابر دو دیدگاه دیگر، از دیدگاه متفاوتی دفاع می‌کند. این دیدگاه سه بعدی نامیده می‌شود که در آن امکان بررسی راههای گوناگونی فراهم می‌گردد که توسط آن مسائل بالقوه یا از طریق عملکرد نیروهای اجتماعی و رفتارهای نهادی و یا از طریق تصمیمات افراد، خارج از سیاست نگه داشته می‌شوند. این امر در غیاب ستیز بالفعل و آشکاری که به طور موقتی آمیز از آنان جلوگیری به عمل می‌آید، می‌تواند اتفاق بیفتد.

(استیون لوکس، ۱۳۷۵: ۳۳) در این دیدگاه، علاوه بر تصمیم‌گیری، ستیز پنهان و منافع بالفعل کسانی که کنار زده شده‌اند نیز به عنوان ابعاد قدرت مورد توجه قرار می‌گیرد و به همین دلیل قدرت سه بعدی می‌گردد. از این رو، این دیدگاه نقدي اساسی بر رویکرد رفتارگرایانه به قدرت تلقی می‌شود چرا که تنها به رفتار آشکار نمی‌پردازد و بلکه رفتار و ستیز پنهان را نیز مورد توجه قرار می‌دهد. علاوه بر این، بر طبق این دیدگاه نمی‌توان فقدان نارضایتی را دلیلی بر وفاق حقیقی دانست بلکه ممکن است در روابط قدرت افراد منافع خود را اظهار ننمایند و یا حتی نسبت به آنها آگاه نباشند و از این رو، در تحلیل مفهومی قدرت باید به منافع بالفعل و ذهنی افراد نیز توجه کرد. بر این اساس، می‌توان مهمترین اختلاف سه دیدگاه مذکور را در برداشت آنها از "منافع" دانست. به گفته کلگ، در حالی که چهره نخست

قدرت یک مفهوم لیبرالی از منافع را پیش‌فرض می‌گیرد و منافع را عبارت از خواسته‌ها و مرجحاتی می‌داند که در مشارکت‌های سیاسی متجلی می‌شوند و چهره دوم قدرت نیز یک مفهوم اصلاح‌طلبانه از منافع را پیش‌فرض گرفته و منافع را نه تنها شامل تقاضاها و مرجحات بلکه شامل مقولاتی می‌داند که از معضل بنده کامل یا طرح شدن در سیستم سیاسی حذف شده‌اند، در این میان سومین چهره قدرت بر پایه یک مفهوم رادیکال از منافع شکل گرفته است. از این منظر منافع شامل تقاضاها، مرجحات و ... است که تحت شرایط ممتاز انتخاب‌ها، یعنی خود مختاری و استقلال انتخاب کننده، هستند. (استوارت . آر . کلگ، ۱۳۸۳ : ۲۱) بنابر این می‌توان دیدگاه سوم قدرت را مبتنی بر مفهوم "منافع واقعی" دانست و با این شاخصه، سطح تحلیل این دیدگاه را مشخص نمود.

استیون لوکس پس از تبیین سه دیدگاه مذکور درباره مفهوم قدرت، به تبیین مفهوم بنیادین قدرت می‌پردازد. از نظر وی اگر چه دیدگاه‌های مذکور، شاخص‌های متفاوتی را در تحلیل مفهومی قدرت در نظر می‌گیرند اما می‌توان وجه مشترکی را در این میان کشف نمود که در واقع هسته مشترک این تعاریف است. از نظر وی، هسته مشترک اصلی یا تصویر بنیادین تمام گفتگوها در مورد قدرت این است که الف به گونه‌ای ب را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛ اما به کارگیری این اندیشه مبنایی و علی در تحلیل زندگی اجتماعی، به چیزی بیش از این نیاز دارد؛ یعنی عمدتاً این بینش که الف به گونه‌ای غیر سطحی و با اهمیت برابر می‌گذارد. (استیون لوکس، ۱۳۷۵ : ۳۸ - ۳۷)

همان‌طوری که ملاحظه می‌شود، در تمامی دیدگاهها، جوهره مفهوم قدرت تأثیرگذاری فردی بر فرد دیگر است اما آن چه این دیدگاه‌ها را از یک دیگر متمایز می‌کند، تبیین چراجی اهمیت این تأثیرگذاری است. در واقع، دیدگاهها به این سؤال مشترک به گونه‌ای متفاوت پاسخ می‌دهند؛ سؤال از چراجی با اهمیت بودن تأثیرگذاری الف ب ب، همه دیدگاه‌ها، در تحلیل مفهوم قدرت، به تأثیرگذاری الف ب ب توجه می‌کنند اما آن‌گاه که با این

پرسش رویرو می‌گردد که چرا تأثیرگذاری الف بر ب با اهمیت است، پاسخ متفاوتی ارائه می‌کنند. استیون لوکس، خود بر این اساس، تعریف خود را از قدرت این‌گونه ارائه می‌کند:

«الف زمانی بر ب اعمال قدرت می‌کند که الف، ب را به‌گونه‌ای مخالف منافع آن تحت تأثیر قرار دهد» (استیون لوکس، ۱۳۷۵: ۴۹). بدین ترتیب، شاخص "منافع" از اهمیت زیادی در این تعریف برخوردار می‌گردد. به دیگر سخن، آن چه اهمیت تأثیرگذاری را تعیین می‌کند، در نظر گرفتن شاخص منافع است. اگر الف به‌گونه‌ای بر ب تأثیر گذارد که بر خلاف منافع ب باشد، اعمال قدرت نموده است. این شاخص از چنان اهمیتی در تحلیل مفهوم قدرت برخوردار است که باعث تمایز این مفهوم از مفاهیم مشابه وی مانند اقتدار و نفوذ می‌گردد. چنانچه تأثیرگذاری الف بر ب در حالت فقدان ستیز منافع صورت گیرد و از طریق تشویق، ترغیب و ... تحقق یابد، "نفوذ" نامیده می‌شود و الف را برخوردار از وصفی می‌سازد که "اقتدار" نامیده می‌شود. اما آن‌گاه که تأثیرگذاری الف بر ب در حالت ستیز منافع صورت گیرد و از طریق اجبار و زور تحقق یابد، "قدرت" نامیده می‌شود. بنابراین تأثیرگذاری الف بر ب در صورتی که در راستای منافع ب باشد اقتدار و نفوذ نامیده می‌شود و آن‌گاه که بر خلاف منافع ب صورت گیرد، قدرت نامیده می‌شود. بدین ترتیب، این تحلیل به مفهوم رضایت می‌انجامد چرا که اگر ب نسبت به اعمال قدرت رضایت داشته باشد اقتدار شکل می‌گیرد اما در غیر این صورت قدرت نامیده می‌شود. ورود عنصر رضایت به تحلیل مفهومی قدرت، دیدگاه لوکس را نیز در چارچوب رویکرد لیبرالی و مدرن به قدرت قرار می‌دهد که بر اساس آن قدرت مشروع یعنی مبتنی بر رضایت، اقتدار نامیده می‌شود. این نتیجه گیری از این رو مهم می‌نماید که استیون لوکس اگرچه نگرشی رادیکال و انتقادی نسبت به مفهوم قدرت را همچون نظریه پردازان مکتب فرانکفورت به نمایش می‌گذارد اما در نهایت خود نیز به دیدگاه لیبرالی قدرت نزدیک می‌شود مگر اینکه مقصود وی از موافقت با

منافع را در تأثیرگذاری الف بر ب به گونه‌ای تفسیر نمائیم که مترادف با مفهوم رضایت در نظر گرفته نشود و در این صورت وجه هنجاری آن آشکارتر می‌گردد. به هر روی، آنچه هدف این نوشتار است، کشف مؤلفه‌های مفهومی قدرت از طریق تحلیل مفهومی آن است. آنچه گذشت، گزارشی کوتاه از رویکرد مدرن به مفهوم قدرت بود که در درون آن سه دیدگاه قابل شناسایی بود. نگاهی دیگر باره به این دیدگاهها، این نکته مهم را نمایان می‌سازد که در واقع میان مفهوم (concept) و برداشت (conception) می‌توان تفکیک کرد. در این دیدگاهها مفهوم جهان شمول و واحدی برای قدرت پذیرفته شده است که عبارت از "تأثیرگذاری الف بر ب" بود. اما همانطوریکه گذشت، طرفداران دیدگاه‌های سه‌گانه در پاسخ به پرسش از چرا بی اهمیت این تأثیرگذاری پاسخ متفاوتی را ارائه می‌کردند که در واقع هر یک از این پاسخ‌ها تشکیل‌دهنده یک برداشت از مفهوم قدرت بود. آنچه یک برداشت را در زمرة برداشت‌های مختلف از یک مفهوم قرار می‌دهد، پذیرش جوهره آن مفهوم است و از این رو، هرگونه برداشتی از مفهوم قدرت، در صورتی در زمرة برداشت‌های مختلف از این مفهوم قرار می‌دهد که "تأثیرگذاری" را به عنوان جوهره مفهوم قدرت پذیرند. پر واضح است که چنین تحلیلی از مفهوم قدرت، مبتنی بر نگرش جوهرگرایانه بوده، با نگرش پست‌مدرنیستی که ضد جوهرگرایی است ناسازگار می‌باشد. همانطوریکه گذشت، پژوهش حاضر خارج از مفروضات نگرش پست‌مدرنیستی نسبت به مفهوم قدرت شکل گرفته، از این رو، مبتنی بر نگرش جوهرگرایانه است.

در ادامه با تکیه بر آنچه گذشت، و با تکیه بر تمایز زبان‌شناختی "مفهوم" از "برداشت"، تلاش می‌کنیم مؤلفه‌های مفهومی قدرت را که تشکیل‌دهنده مفهوم قدرت است، تبیین نموده، بر اساس آن، زمینه‌های مفهومی لازم را برای ورود به تحلیل مفهوم قدرت در انديشه سياسي اسلام به مثابه هدف اساسی پژوهش حاضر فراهم نمائیم. نگارنده با اذعان به امكان

چنین تفکیکی در تحلیل مفاهیم پایه فلسفه سیاسی، در نوشتارهایی دیگر به چنین امری است یازیده است.

تحلیل مفهومی آزادی در فلسفه سیاسی اسلام (مصطفور میراحمدی، ۱۳۸۲) و تحلیل مفهومی مردم‌سالاری دینی (مصطفور میراحمدی، ۱۳۸۸) برای نگارنده امکان چنین تفکیکی را نمایان ساخته، در پژوهش حاضر نیز در صدد تحلیل مفهومی قدرت بر پایه تمایز مذکور هستیم. تفکیک مذکور، لاجرم به استخراج مؤلفه‌های مفهومی قدرت نیاز دارد که در ادامه به آن می‌پردازیم.

## ۲. مؤلفه‌های قدرت

مفهوم قدرت از سه مؤلفه اساسی برخوردار است:

### ۱-۱. عامل قدرت

فردی که از توانایی تأثیرگذاری یا نفوذ بر دیگران برخوردار است، نخستین مؤلفه قدرت را تشکیل می‌دهد. عامل قدرت، دارنده چنین توانایی است؛ کسی که می‌تواند بر دیگران تأثیر گذارد و اراده خود را بر آنان تحمیل نماید. از این رو، قدرت آن گاه قابل تحلیل است که بتوان عامل آن را شناسایی نمود. چنانچه در این تحلیل، عامل قدرت فراتر از فرد و ارتباطش با دیگران در نظر گرفته شود و در برابر، ارتباط و رابطه مذکور در سطح جامعه سیاسی مورد توجه قرار گیرد، وجه سیاسی مفهوم قدرت نمایان گردیده، عامل قدرت، دولت و نهادهای زیر مجموعه آن تلقی می‌گردد. از این رو، در قدرت سیاسی، دارنده قدرت، دولت و یا فردی دانسته می‌شود که در رأس دولت قرار می‌گیرد. بنابر این، می‌توان در مفهوم قدرت سیاسی، عامل قدرت را "حاکم" معرفی کرد، هر چند که در تعاریف گوناگون از قدرت سیاسی، مصدق حاکم متفاوت دانسته شده است. به عنوان نمونه، از نظر هابز «بزرگترین قدرت انسانی قدرتی است که از قدرت اکثریت مردم به وسیله

و فاق در یک شخص طبیعی یا مدنی ترکیب یافته است که اعمال قدرت تمامی آن‌ها وابسته به اراده اوست» (باری هیندس، ۱۳۸۰: ۴۱) وی این انسان را لویاتان می‌نامد و «کسی که حامل این شخص است را حاکم می‌داند». (باری هیندس، ۱۳۸۰: ۴۳) و با توجه به اهمیت عامل قدرت در اندیشه هایز، از نظر وی «اساس اسطوره جامعه بسامان حکومت شوندگان (تابع)، وجود فاعل بی‌منازعه‌ای است که اعمال قدرت می‌کند: ذهنیت مطلق و برتر لویاتان، اساس اجتماع سیاسی می‌باشد». (استوارت. آر. کلگ، ۱۳۸۳: ۱۰۶)

چنانچه تحلیل مفهوم قدرت را در تعاریف دیگر اندیشمندان سیاسی ادامه دهیم با مصادیق متفاوتی از دارندگان قدرت در جامعه سیاسی رویرو می‌شویم اما آنچه وجه اشتراک این تعاریف متفاوت است، شناسایی کانون قدرت است که از آن به "عامل" قدرت یاد می‌کنیم. در پژوهش حاضر، تلاش خواهیم کرد عامل قدرت را از دیدگاه اسلام مورد شناسایی قرار دهیم. این مهم با توجه به روشی که در پیش خواهیم گرفت، مراجعه‌ای متن محور را می‌طلبد. از این رو، با مراجعه به متون و آثار اندیشمندان مسلمان، ویژگی‌های دارنده یا دارندگان قدرت را تبیین نموده، از این طریق دیدگاه اسلام را درباره مؤلفه نخست قدرت جوییا می‌شویم.

## ۲-۲. تابع قدرت

فرد یا افرادی که تحت تأثیر عامل قدرت قرار گرفته، وی توانایی تأثیرگذاری و نفوذ را بر آنان دارد، دو میں مؤلفه مفهوم قدرت را تشکیل می‌دهد که از آن به "تابع" قدرت تعبیر می‌کنیم. تابع قدرت کسی است که اراده عامل قدرت بر وی تحمیل می‌گردد. بنابر این، بدون توجه به تابع قدرت و صرفاً با در نظر گرفتن عامل قدرت، نمی‌توان رابطه قدرت را شناسایی کرد و به تحلیل مفهومی قدرت پرداخت.

این مؤلفه نیز قابل تعمیم به قدرت سیاسی است. در تحلیل قدرت سیاسی، علاوه بر دولت یا دارندگان قدرت بهمایه عامل قدرت، لازم است،

افرادی که بر آنها اعمال قدرت می‌شود را نیز در نظر گرفت. اتباع یک دولت و کسانی که در چارچوب حاکمیت جامعه زندگی می‌کنند، تشکیل دهنده مؤلفه دوم قدرت سیاسی به حساب می‌آیند که می‌توان آنان را اتباع قدرت نامید. شناسایی اتباع قدرت در جامعه سیاسی، به شناسایی ماهیت قدرت در این جامعه مدد می‌رساند. چنانچه در صدد فهم ماهیت قدرت در یک جامعه سیاسی برآئیم، شناسایی ویژگی اتباع قدرت در کنار عاملان قدرت، ضروری می‌نماید. این شناسایی کمک می‌کند دریابیم که قدرت در یک جامعه سیاسی از چه سرشتی برخوردار است.

در اندیشه‌های مدرن چنانچه اتباع قدرت، با رضایت خود حاکمیت را به فرد یا افرادی واگذار نمایند و از این رو، عامل قدرت، "به حق" اعمال قدرت نماید، قدرت سیاسی از وجهی دموکراتیک برخوردار می‌گردد، در غیر این صورت، سرشت قدرت استبدادی دانسته می‌شود. در اندیشه سیاسی مدرن این بحث از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بوده است و به همین دلیل، به گفته برخی نویسنده‌گان، «وجود نوساناتی بین ایده قدرت به عنوان توانایی و ایده قدرت به مثابه حق، وجه گسترده و شایع اندیشه سیاسی غرب در دوره مدرن بوده است». (باری هیندس، ۱۳۸۰: ۶۵) در ایده نخست، رضایت اتباع قدرت شرط اعمال قدرت توسط عامل قدرت دانسته نمی‌شود در حالیکه در ایده دوم، شرط اعمال قدرت رضایت اتباع دانسته شده، در غیر این صورت قدرت عامل، "حق" در نظر گرفته نمی‌شود.

در نوشتار حاضر نیز در تحلیل قدرت از دیدگاه اسلام، به تبیین دیدگاه اسلام و اندیشمندان مسلمان نسبت به تابع قدرت به مثابه مؤلفه دوم خواهیم پرداخت. این مهم، پژوهشگر را به سرشت و ماهیت قدرت از دیدگاه اسلام رهنمون خواهد ساخت. در واقع، با شناسایی تابع قدرت و ویژگی‌های آن از دیدگاه اسلام، می‌توان به این پرسش مهم امروزین پاسخ داد که قدرت از دیدگاه اسلام از چه سرشتی برخوردار است؟ آیا قدرت سیاسی از دیدگاه اسلام از وجه دموکراتیک برخوردار است؟

### ۳-۲. هدف قدرت

عامل قدرت بر تابع قدرت با هدف تحمیل نظر یا رأی خود اعمال قدرت می‌کند که مؤلفه سوم قدرت را تشکیل می‌دهد. هدف قدرت در واقع مؤلفه‌ای است که نشان‌دهنده جهت‌گیری عامل قدرت در اعمال قدرت است. این جهت‌گیری ممکن است مورد رضایت تابع قدرت قرار گیرد و ممکن است بر خلاف رضایت وی باشد اما آن چه مهم می‌نماید این است که هیچ اعمال قدرتی بدون هدف و غایت نمی‌باشد. از این رو، نمی‌توان به تحلیل مفهومی قدرت پرداخت مگر آنکه در کنار عامل قدرت، هدف اعمال قدرت را نیز در نظر گرفت.

شناسایی هدف قدرت نیز در فهم ماهیت و سرشت قدرت نقش ایفا می‌کند. اگر هدف اعمال قدرت از سوی عامل قدرت معطوف به خیر باشد، قدرت از ماهیت خیرخواهانه برخوردار می‌گردد اما در غیر این صورت فاقد سرشتی نیک می‌باشد. به دیگر سخن، چنانچه تحمیل نظر یا رأی عامل قدرت با هدفی خیر و معطوف به تأمین منفعت تابع قدرت صورت گیرد، این اعمال قدرت خیرخواهانه خواهد اما در صورتی که صرفاً در جهت تأمین منافع عامل قدرت باشد، فاقد چنین سرشتی است. این مؤلفه نیز بخوبی قابل استخراج در مفهوم قدرت سیاسی است. عامل چنین قدرتی بر تابع آن، نظر و رأی خود را تحمیل می‌کند و از این طریق قدرت سیاسی را در جامعه سیاسی اعمال می‌کند. از این رو، هدف اعمال قدرت سیاسی در جامعه، تکمیل‌کننده مؤلفه‌های قدرت سیاسی در کنار عامل و تابع آن است. بدین‌سان، سرشت قدرت سیاسی نیز در گرو هدفی است که دارنده چنین قدرتی از اعمال قدرت دنبال می‌کند و به اقتضای این هدف می‌تواند ماهیت و سرشت خیرخواهانه و یا بر خلاف آن داشته باشد. در این صورت است که می‌توان از امکان هماهنگی یا عدم هماهنگی میان منافع عاملان قدرت و تابع آن سخن گفت. و از این رو، در تمامی برداشت‌های سه‌گانه از قدرت – که گذشت – مفهوم "منافع" به عنوان یک مفهوم محوری مورد توجه قرار

گرفته است. مفهوم منافع، مفهومی است که به طور تحویل ناپذیر و غیر قابل انکاری ارزشی است (استیون لوکس، ۱۳۷۵: ۴۹) و توجه به این مفهوم و برداشت‌های مختلف از مصادیق آن نزد عاملان و تابعان قدرت، تحلیل مفهومی قدرت را خصلتی هنجاری و ارزشی می‌بخشد. اینکه کدامیک از برداشت‌ها باید مورد توجه قرار گیرد، آیا برداشت عاملان قدرت از منافع یا برداشت تابعان قدرت از منافع؟، بهوضوح بر ماهیت قدرت تأثیرگذار است. در پژوهش حاضر، تلاش می‌کنیم با مراجعته به متون دینی و آثار اندیشمندان مسلمان، جایگاه هدف قدرت را در تحلیل مفهومی قدرت توضیح داده، تأثیرگذاری مقصود خاص آنان از "هدف" را بر شکل‌گیری برداشت خاص آنان از قدرت را تبیین نمائیم. این تلاش ضمن آن که هدف قدرت را از دیدگاه اسلام نشان می‌دهد، ماهیت قدرت را نیز آشکار می‌سازد و به این سؤال اصلی پاسخ می‌دهد که مرجع شناسایی هدف قدرت چیست؟ عاملان یا تابعان قدرت؟ اما قبل از تطبیق مؤلفه‌های سه گانه قدرت در اندیشه سیاسی اسلام، اشاره‌ای گذرا به الگوی روشنی نوشتار حاضر لازم به نظر می‌رسد.

### ۳. الگوی روشنی

از تحلیل مفهومی قدرت و توضیح مؤلفه‌های سه گانه آن: این تعریف از مفهوم قدرت بدست آمد:

«توانایی تأثیرگذاری یا نفوذ یک فرد یا یک نهاد (عامل قدرت) بر دیگران (تابع قدرت) به منظور تحمیل نظر و رأی خود بر آنان (هدف قدرت)».

استخراج دیدگاه اسلام درباره مؤلفه‌های سه گانه مذکور و تعیین عامل، تابع و هدف قدرت از دیدگاه اسلام، مستلزم استخدام الگوی روشنی مناسبی است. این الگوی روشنی لاجرم خصلتی تفسیری دارد. تفسیری بودن این روش از این رو ضروری است که مراجعته به متون و منابع اسلامی

گریزناپذیر می‌نماید. اما آنچه مهم است، مقصود از متون و منابع مذکور است. بی‌تردید، قرآن کریم و سنت تشکیل‌دهنده متون و منابع اصلی اسلام به حساب می‌آیند. اما در کنار این دو، متون اندیشمندان و عالمان دینی نیز می‌تواند به مثابه متون تفسیری این دو منبع مورد توجه قرار گیرد. از این رو، در پژوهش حاضر، افزون بر کشف دیدگاه مکنون در قرآن و سنت در خصوص مؤلفه‌های سه گانه قدرت، به استخراج دیدگاه اندیشمندان و عالمان دینی در این باره نیز می‌پردازیم. اما فرایند کشف و استخراج مذکور بی‌تردید نیازمند الگوی روشی مناسبی است که به زعم نگارنده، روش تفسیری است.

مقصود از روش تفسیری، روشی است که با بکارگیری قواعد زبانی در صدد فهمی معتبر از قرآن کریم و سنت به مثابه متون دینی و از افکار اندیشمندان مسلمان به مثابه مفسران متون دینی است. آن‌گاه که این روش در صدد فهم قرآن کریم و سنت است، لاجرم خصلتی اجتهادی می‌یابد. تفسیر اجتهادی، تلاشی فکری بر اساس اصول و قواعد زبانی معطوف به فهم است. در حالیکه اجتهاد، در عرف فقهاء نهایت سعی و کوشش در به دست آوردن احکام شرعی است، (محقق حلی، ۱۴۰۳ : ۱۷۹)، تفسیر اجتهادی نهایت سعی و کوشش در بدست آوردن فهمی معتبر از متون دینی است. وجه اشتراک اجتهادی متن محور بودن و در نتیجه مبتنی بودن بر اصول و قواعد اجتهادی است و وجه افتراق آن دو در این است که اجتهاد معطوف به کشف احکام شرعی است اما تفسیر اجتهادی معطوف به فهم آموزه‌های شرعی متون دینی است. از این رو، در حالیکه مجتهد با مراجعه به متن و بکارگیری اصول و قواعد اجتهادی در صدد کشف احکام شرعی مکلفان است، مفسر با رویکرد اجتهادی با مراجعه به متن و بکارگیری این اصول، در صدد رفع ابهام از متن و نائل شدن به فهمی معتبر از متن است. بر این اساس، تفسیر اجتهادی اگر چه متفاوت از اجتهاد به مفهوم مصطلح است اما رویکرد حاکم بر این تلاش فکری، رویکرد اجتهادی است. مقصود

از این رویکرد، رویکردی است که مبتنی بر پیشفرضهای چهار گانه زیر است:

#### اول. مرجعیت متون دینی

اجتهاد نوعی فعالیت عقلانی است که مبتنی بر پذیرش مرجعیت متون دینی است. اجتهاد مرجعیت قرآن کریم و سنت را به مثابه متون دینی برسمیت می‌شناسد. مقصود از مرجعیت، پذیرش حقانیت و اعتبار این دو متن دینی است. اجتهاد الگویی روش‌شناختی است که قرآن کریم را کلام الهی دانسته؛ کلامی که اگر چه الهی و فرا بشری است و در نتیجه از تقدس برخوردار است، اما قابل فهم برای بشر است. در این الگوی روش شناختی، بدلیل وجود آیات متشابه در قرآن کریم و یا نپرداختن این کتاب مقدس به برخی جزئیات زندگی، ضرورت سنت به مثابه مفسر قرآن کریم و یا به مثابه منبع تشریعی در کنار قرآن کریم، به رسمیت شناخته می‌شود.

#### دوم. زبانی بودن متون دینی

قرآن و سنت به مثابه متون دینی، از خصلت زبانی برخوردار می‌باشند. زبانی بودن متون دینی به مفهوم پیوند این متون با قواعد زبانی و ادبیات زبان عربی است. به همین دلیل یکی از مباحث بسیار مهم در اصول فقه، مباحث الفاظ است که در آن انواع دلالت‌های الفاظ مورد بررسی قرار می‌گیرد. (به عنوان نمونه رک: محمد باقر صدر، ۱۴۱۷) اجتهاد مستلزم بکارگیری قواعد زبانی می‌باشد.

#### سوم. خطاطی‌پذیری فهم اجتهادی

اجتهاد فعالیتی عقلانی و در نتیجه خطاطی‌پذیر است. بر اساس ایده تخطیه در مکتب تشیع، اجتهاد از آنجا که بر آمده از تلاش و کوشش عقلانی مجتهد بر پایه اصول و قواعد زبانی است، لاجرم همچون تمامی فعالیت‌های عقلانی امری خطاطی‌پذیر است. از این رو، نمی‌توان فهم بر آمده از این فعالیت عقلانی را لزوماً فهمی منطبق بر واقع دانست، در عوض همواره باید امکان خططا رفتن این فعالیت عقلانی را پذیرفت.

#### چهارم. اعتبار فهم اجتهادی

فهم اجتهادی مجتهد اگر چه خطاب‌پذیر است اما چنانچه بر اساس اصول و قواعد اجتهادی بdst آمده باشد، فهم مذکور معتبر دانسته می‌شود. به دیگر سخن، اگر چه فهم اجتهادی، فهمی یقینی به حساب نمی‌آید اما ظن و گمان حاصل از این فهم با دلایل متعدد اصولی معتبر دانسته می‌شود. بنابر این، اجتهاد فعالیتی است که در صدد دستیابی به حقیقت و معرفت حقیقی است اما دستیابی به حقیقت و چنین معرفتی به طور قطعی ممکن است حاصل نگردد، هر چند که این معرفت غیر قطعی معتبر دانسته می‌شود.

در نتیجه، اجتهاد فعالیتی مبتنی بر ایده حقانیت و اعتبار متون دینی است که در آن مجتهد با بکارگیری قواعد زبانی به فهمی نائل می‌شود که اگر چه فهمی یقینی به حساب نمی‌آید اما از اعتبار برخوردار است. آن گاه که این رویکرد بر تفسیر حاکم شود و مفسر با بکارگیری این رویکرد به سراغ قرآن و سنت رود، الگوی روشی حاکم بر چنین فعالیتی تفسیر اجتهادی نامیده می‌شود.

اما آن گاه که روش تفسیری ناظر به فهم افکار و آراء اندیشمندان مسلمان باشد، این روش معطوف به "فهم فهم" بوده و فهم افکار اندیشمندان مسلمان به مثابه "تفسران متون دینی" مورد توجه قرار می‌گیرد. از آنجا که فهم افکار اندیشمندان مسلمان می‌تواند در رسیدن به فهمی معتبر از متون دینی یاری رساند، در کنار تفسیر اجتهادی مبتنی بر متن، بکارگیری روش تفسیری نیز ضروری می‌نماید. به دیگر سخن، در تفسیر اجتهادی، محقق خود در جایگاه مفسر متون دینی قرار می‌گیرد و تلاش می‌کند به فهم معتبر از متون دینی راه یابد اما در روش تفسیری محقق تلاش می‌کند به فهم فهم مفسران متون دینی دست یابد. این فهم بی‌تردید، کمک شایسته‌ای به محقق نموده تا فهمی معتبر از متون دینی را بdst آورد.

در پژوهش حاضر، به منظور فهم دیدگاه اسلام درباره قدرت و مؤلفه‌های آن، پیمودن هردو مسیر ضروری به نظر می‌رسد. پژوهشگر در این

پژوهش، تلاش می‌کند نخست با تکیه بر اصول و قواعد اجتهادی به فهمی از قرآن و سنت درباره قدرت و مؤلفه‌های آن دست یابد اما در مرحله دوم، به سراغ اندیشمندان مسلمان به مثابه مفسران این متون دینی رفته و فهم آنان از قدرت و مؤلفه‌های آن را در اسلام توضیح می‌دهد. از آنجا که در سنت اسلامی، دو رویکرد اساسی در میان اندیشمندان مسلمان، رویکرد غالب به حساب می‌آید، در این مرحله به تفکیک رویکرد فیلسفه‌دان مسلمان و فقیهان مورد بررسی قرار می‌گیرد. بیشتر اندیشمندان مسلمان یا با رویکرد فلسفی به بحث قدرت و مؤلفه‌های آن پرداخته‌اند و یا با رویکرد فقهی و از این رو، تفکیک این دو رویکرد ضروری می‌نماید. بی‌تردید، مطالعات اسلامی درباره قدرت با رویکردهای دیگری همچون عرفان و کلام نیز صورت گرفته است اما این دو رویکرد با وجه سیاسی در مقایسه با دو رویکرد فلسفی و فقهی رویکرد غالب نبوده، ثانیاً ضرورت رعایت اختصار، تحلیل قدرت در این پژوهش را به سه حوزه نص، فلسفه و فقه محدود نمود. بی‌تردید، با مطالعه این سه حوزه، می‌توان به دیدگاه متون دینی و دو تفسیر فلسفی و فقهی از آموزه‌های مکنون در آنها دست یافت و بر اساس آن دیدگاه اسلام را درباره مفهوم قدرت توضیح داد.

### جمع‌بندی

از آنچه گذشت، رویکرد پژوهش حاضر در بررسی مفهوم قدرت، مؤلفه‌های قدرت و نیز الگوی روشی حاکم بر پژوهش آشکار گردید. رویکرد این پژوهش رویکرد پست مدرن به مفهوم قدرت نبوده، در قالب رویکردی مدرن مفهوم قدرت را بررسی می‌کند. بر اساس این رویکرد، در تبیین مفهوم قدرت موضع جوهرگرایانه ضروری می‌نماید که بر طبق آن می‌توان به جوهر مفهوم قدرت راه یافت. در این تحلیل، مؤلفه‌های جوهری قدرت قابل استخراج است که در پژوهش حاضر سه مؤلفه عامل، تابع و هدف قدرت مورد شناسایی قرار گرفتند. از این رو، لازم است در تحلیل مفهوم

قدرت به تبیین دیدگاه اسلام در باره این سه مؤلفه پرداخت. اما برای رسیدن به این مهم برخورداری از الگوی روشی مناسب ضروری می‌نماید. الگوی روشی پژوهش حاضر، الگوی تفسیری است. بر طبق توضیحات گذشته مبنی بر دو سطحی بودن روش تفسیری برای نیل به دیدگاه اسلام درباره قدرت، پژوهش حاضر در سه مرحله تنظیم می‌گردد. در مرحله اول، قدرت و مؤلفه‌های آن از دیدگاه قرآن کریم و روایات توضیح داده می‌شود. در مرحله دوم، دیدگاه فیلسوفان مسلمان درباره قدرت و مؤلفه‌های آن بررسی می‌گردد و در نهایت، به بررسی دیدگاه فقیهان درباره قدرت و مؤلفه‌های آن پرداخته می‌شود.

## مولفه‌های قدرت از دیدگاه قرآن و روایات

### کلیات

همان طوریکه گذشت، تحلیل مفهوم قدرت و استخراج مؤلفه‌های آن در اندیشه سیاسی اسلام در مرحله نخست، مستلزم مراجعه به متون و منابع اسلام به مثابه یک مکتب الهی است. قرآن کریم نخستین منبع و متن اندیشه اسلامی است و روایات در کنار آن، مهمترین منبع و متن تفسیر کننده آن و در عین حال برخوردار از نقش تشریع است. از این رو، قرآن و روایات در بر گیرنده آموزه‌هایی است که با راهیابی به آنها، فهم دیدگاه اسلام در زمینه‌های مختلف و از جمله مفهوم قدرت میسر می‌گردد. پر واضح است که چنین مراجعه‌ای به قرآن و روایات لاجرم بر رهیافتی درون دینی استوار بوده و از این رو، در چارچوب اقتضاءات روشی این رهیافت قرار می‌گیرد. نمی‌توان در این رهیافت، از منطق درونی حاکم بر قرآن و روایات غفلت نمود و پژوهشگر این منابع عظیم همواره می‌بایست "انسجام" درونی این متون را فرا روی پژوهش متن محور خود قرار دهد. فرض چنین انسجامی در درون این متون، سازگاری آموزه‌های متعدد درون متون مذکور را به مثابه بهترین دقیقه رهیافت درون دینی به همراه می‌آورد و در نتیجه قدم نهادن در چنین مسیر پژوهشی را تنها با بکارگیری اصول و قواعد تفسیری به مثابه راهنمای روشی تحقیق امکان‌پذیر می‌نماید. پژوهشگر، از این رو، خود را

متعهد به بکارگیری اصول مذکور دانسته، از این طریق تلاش می‌کند به مؤلفه‌های قدرت در قرآن و سنت راه یابد. افزون بر این نکته مهم، توجه به آنچه در فصل قبل گذشت، در ساماندهی روشی تحقیق حاضر لازم به نظر می‌رسد. از این رو، فصل حاضر نیز به اقتضای مؤلفه‌های سه‌گانه مفهوم قدرت در سه محور تنظیم و ارائه می‌گردد.

### ۱. عامل قدرت در قرآن و روایات

بر اساس آنچه در فصل اول گذشت، عامل قدرت فردی است که از توانایی تأثیرگذاری یا نفوذ بر دیگران برخوردار بوده، می‌تواند اراده خود را بر آنان تحمیل نماید. چنین فردی آن گاه که در زندگی سیاسی اجتماعی در نظر گرفته شود، در جایگاه حاکم قرار گفته، اعمال قدرت می‌کند. در این بخش، تلاش می‌کنیم عامل قدرت را از دیدگاه قرآن کریم و روایات به عنوان منابع اصیل اسلامی، شناسایی نمائیم. از این رو، لازم است به این پرسش پاسخ دهیم که قرآن کریم و روایات، عامل قدرت را با چه ویژگی‌هایی معرفی می‌کند؟ به عبارت دیگر، از دیدگاه این دو منبع معرفتی اسلام، چه کسی می‌تواند بر دیگران اعمال قدرت نماید؟

قرآن کریم و روایات در دو سطح به تبیین و معرفی عامل قدرت پرداخته‌اند: سطح رابطه انسان و خدا و سطح رابطه انسان و دیگران.

#### ۱-۱. رابطه انسان و خدا

در این سطح، رابطه انسان و خداوند در قرآن کریم و روایات به گونه‌ای تصویر می‌گردد که در آن خداوند برخوردار از حق تأثیرگذاری بر انسان و تحمیل اراده بر روی شناخته می‌شود. به دیگر سخن، خداوند برخوردار از تمامی قدرت در مقایسه با دیگر افراد و موجودات معرفی می‌شود:

«بعضی از مردم، غیر از خداوند برای خود دوست انتخاب می‌کنند؛ و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند. اما آنها که ایمان دارند، عشقشان به

خدا شدیدتر است. و آنها که ستم کردند هنگامی که عذاب الهی را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت، از آن خداست و خدا دارای مجازات شدید است».<sup>۱</sup> (بقره / ۱۶۵)

در این آیه، تمامی قدرت از آن خداوند دانسته می‌شود و نشانه آن در روز قیامت آشکار می‌شود چرا که در آن زمان همگان به وضوح ناتوانی خود و دیگران را در برابر خداوند مشاهده می‌کنند. خداوندی که در آخرت صاحب تمامی قدرت است، لاجرم در دنیا نیز قدرت برتر را در اختیار دارد به گونه‌ای که:

«و اگر خداوند زیانی به تو رساند هیچ‌کس جز او آن را بر طرف نمی‌سازد و اگر اراده خیری برای تو کند هیچ‌کس مانع فضل او نخواهد شد. آن را به هر کس از بندگانش بخواهد می‌رساند و او آمرزنده و مهربان است».<sup>۲</sup> (یونس / ۱۰۷)

بر این اساس، خداوند از چنان توانایی تأثیرگذاری بر بندگانش برخوردار است که هیچ مانع نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد و در نتیجه می‌توان خداوند را صاحب چنان قدرتی دانست که هیچ مانع قدرتی در برابر او وجود ندارد. بنابر این، می‌توان به عنوان تنها دارنده و عامل قدرت در دنیا و آخرت، منشأ هر قدرتی در دنیا است و حق تأثیرگذاری در زندگی دیگران تنها نشأت گرفته از اراده وی است. این نتیجه گیری را در چند آیه به عنوان نمونه می‌توان مشاهده کرد. به عنوان نمونه قرآن کریم پس از اشاره به قدرت و توان تأثیرگذاری حضرت یوسف ﷺ می‌فرماید:

«و این‌گونه ما به یوسف در سرزمین (مصر) تمکن و قدرت داریم، که هر جا می‌خواست در آن منزل می‌گزید (و تصرف می‌کرد). ما رحمت خود

۱. وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَخَذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَادًا يَحْيُونَهُمْ كَحْبَ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُ حَبًّا لِّهِ وَ لِوَيْرِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذَا بَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقَوْلَةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ.

۲. وَإِنْ يَمْسِكَ اللَّهُ بِضَرِّ فَلَا كَاشِفٌ لَّهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يُرْدِكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادٌ لِفَضْلِهِ يُصَبِّبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عَبَادِهِ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.